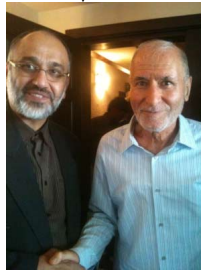


امروز به دیدار چریک پیر مهندس بهزاد نبوی رفتم

آرام سخن می گفت، از دوستی و آشتی، این که ما نمی خواهیم مخالفین نابود و جوانمرگ شوند! باید فکرشان اصلاح شود، می گفت رفتار بازجوها با او خوب بوده است، می گفت اینها مومن هستند! باید برایشان دعا کنیم که فکرشان اصلاح شود! راجع به بعضی رجال سیاسی کج فکر که روزگاری فیلم عصر عاشورا را تهیه کرده بودند و امروز زمام امور را در دست دارند، می گفت: اینها هم فکرشان عوض شده است!

بغل دستی من می گفت: من هم اگر 5 سال جای او بودم چنین می گفتم!
من عرض کردم: اطلاعاتی خوب نداریم، آدم سالم تحمل این همه ظلم را نخواهد کرد و نمی ماند!، مگر امام کاظم ع به صفوان ساربان عتاب نکرد که شترهایش را برای سفر حج به هارون کرایه داده بود؟!
گفت: اینها می گویند ما علی ابن یقینیم!
گفتم: من هم علی ابن یقین در زندان و دادگاه دیده ام، آنها که در باطن با ما هستند، نامه های ما را می برند و کمکمان می کنند! حرف سر کسانی است که سر موضع



باطلند و بر فرق سر ما چماق می کوبند!

بهزاد نبوی می گفت: در زندان قزل قلعه سلول من روبروی سلول پدر شما بود، علی رغم اختلاف سلیق، سلام مرا به ایشان برسانید.

گفتم: این صفای دل شماست!
بینید چه زیباست، یکی همه را محارب و مهدور المدم می خواند و یکی به مخالف خود سلام می رساند.

به مهندس گفتم: شما زمان شاه را هم دیدید، زندان شاه با زندان اینها قابل مقایسه نبود! عبدخدایی وزیر خارجه را ترور کرده بود و 2 ساعت با کسانی که او را امر به ترور کرده بودند (نواب و واحدی و خلیل طهماسب) در زندان ملاقات دارد و ما با بستگان درجه اول هم مشکل ملاقات داشتیم!
رژیم شاه هم به شما تهمت و افترا زد؟
گفت: نه، زمان شاه همه اتهامات ما مستند بود و اینها بدون سند تهمت می زنند!

گفتم: اینها برای خدا دروغ می گویند و تهمت می زنند و ...

مهدی خزعلی

1393/3/9